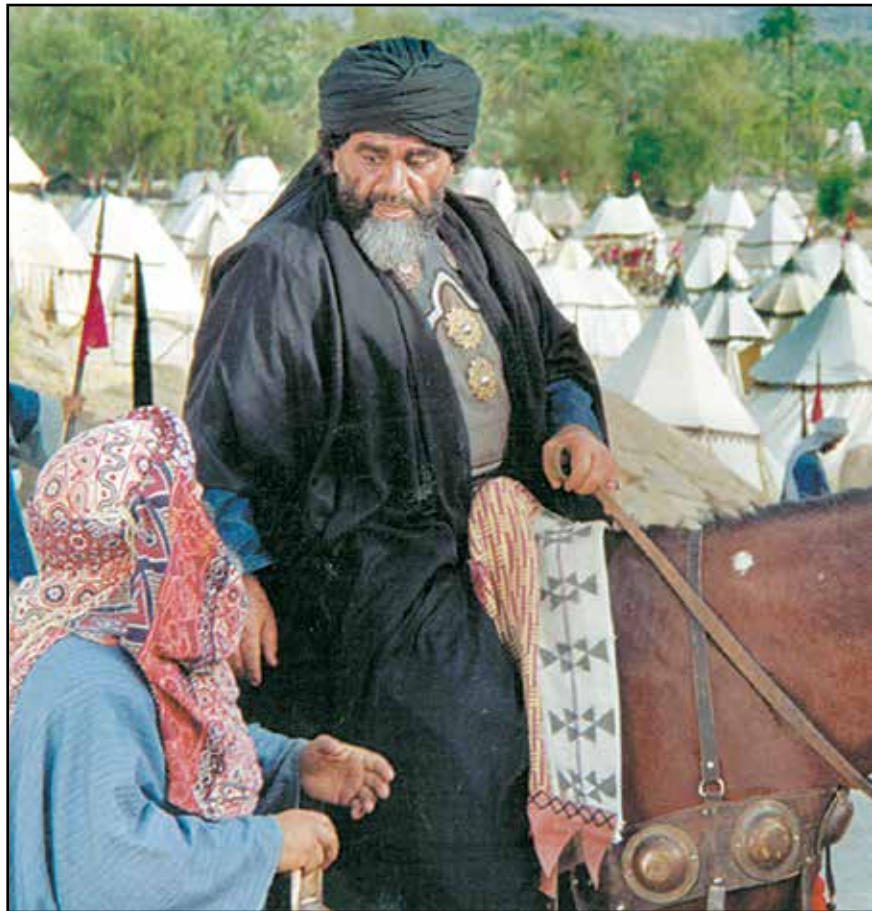




من هیچ وقت خود واقعی پدرم را نشناختم و متوجه نشدم که چه افکار و احساساتی دارد از بس مدام در حال تمرین نقش های مختلف بود. حرفه اش را به سلامت، روابط، خانواده و هر چیز دیگری ترجیح می داد و نتیجه این زحمات کاملاً در نقش هایی که بازی می کرد قابل مشاهده بود (مهرگان فتحی در کنار پدرش در نقش کوزت)

مهرگان فتحی از جهان بینی ویژه پدرش درباره مرگ می گوید من مرگ هیچ عزیزی را باور نمی کنم

پدرم به خاطر نوع زندگی ای که داشت، جهان بینی و نگاهی ویژه درباره مرگ داشت. رنج های زیادی را متحمل شده بود و شاهد مرگ بسیاری از عزیزانش از خانواده تا دوستان بسیار نزدیکش بود. در زمان نمایش «بینوایان» پدرم یکی از برادرانش را از دست داد و در لحظه تدفین عمومی، پدرم دستم را گرفت و مرا از آن مکان خیلی دور کرد. وقتی داشتیم در قبرستان قدم می زدیم، به من گفت اینجا را نگاه کن که همه دارند گل پرپر می کنند و بعد شعر «باور» آقای کسرایی را برایم خواند که می گوید «اما من غمین / گل های یاد کس را پرپر نمی کنم / من مرگ هیچ عزیزی را / باور نمی کنم». این برایم شگفت انگیز بود و من به عنوان یک بچه با تصویری از مرگ روبه رو شدم که این نگاه تا امروز با من است. در از دست دادن پدرم این نگاه خیلی به من کمک کرد و باعث شد هیچ وقت مرگش را باور نکنم. نه به این معنا که این اتفاق را نپذیرم، بلکه از این جهت که تازه بعد از مرگش زندگی مان با هم شروع شد. او بعد از مرگش هر لحظه با من است و همه جا با من حضور دارد. با این که مادرم را زودتر از پدرم از دست داده بودم، این جهان بینی خیلی به من کمک کرد طور دیگری مرگ را نگاه کنم و گل های یاد هیچ کسی را پرپر نکنم.



شاخص ترین چیزی که همیشه از پدرم در خاطر دارم، جدیتی بود که در کارش داشت و این که بازیگری برایش بر هر چیز دیگری اولویت داشت. این یکی از عجیب ترین چیزهایی است که در زندگی حرفه ای دیدم و به نظرم خیلی جالب و قابل افتخار است که یک نفر این قدر به کار اهمیت دهد. من هیچ وقت خود واقعی پدرم را نشناختم و متوجه نشدم که چه افکار و احساساتی دارد، از بس مدام در حال تمرین نقش های مختلف بود. حرفه اش را به سلامت، روابط، خانواده و هر چیز دیگری ترجیح می داد و نتیجه این زحمات کاملاً در نقش هایی که بازی می کرد،

درست روی کلمات بگذارد، می تواند بیان خوبی در بازیگری داشته باشد. خودش هم بسیار زیبا شعر می خواند و گاهی می دیدم که شعرها را از خود شاعر هم بهتر می خواند.

کدام یک از بازیگران نام آشنای امروز، از شاگردان آقای فتحی بوده اند؟

ترجیح می دهم به نام کسی اشاره نکنم، چون دقیقاً در جریان این که چه کسانی شاگرد پدرم بودند، نیستیم. بخش زیادی از فعالیت تدریس ایشان مربوط به قبل از تولد من و قبل از انقلاب می شود. ایشان پیش از انقلاب در آموزشگاه آناهیتا و بعد از انقلاب در دانشگاه سوره و آکادمی بازیگری آقای تارخ تدریس می کرد اما من دقیقاً نام شاگردان ایشان را نمی دانم.

پدرتان شما را برای ورود به عرصه بازیگری تشویق می کرد؟

حس و حالی که خودم از ایشان می گرفتم، این طور نبود که خیلی مایل باشد من بازیگری را به عنوان حرفه انتخاب کنم. مخالفت نمی کردند اما با توجه به سختی های فضای هنری، انگار نمی خواستند این سختی ها را متحمل شوم. اما وقتی آقای غریب پور پیشنهاد کردند در نمایش «بینوایان» نقش کوزت را بازی کنم، پدرم خیلی استقبال کرد و به من در ایفای این نقش کمک کرد. اما معمولاً سعی می کرد مرا به هنرهای دیگری مانند نقاشی، موسیقی، شعر و... سوق بدهد. اما از قضا بعد از نمایش «بینوایان» کم و بیش در فضای بازیگری بودم و تا سه چهار سال پیش هم در حوزه تئاتر و فیلم کوتاه تجربیاتی داشتم.

چه خاطراتی از ایشان در ذهن دارید؟ چه در زمینه حرفه ای و چه در زندگی شخصی.

قابل مشاهده بود. تقریباً تمام وقتش را در حال تمرین در کوچه، خیابان و جاهای مختلف بود. در خانه مدام جلوی آینه در حال تمرین بود. پدرم آدم بسیار شوخ طبع و سرزنده ای بود و طنز کلامی خاصی داشت. آدم ها از مصاحبت با او لذت می بردند و من هم به عنوان کسی که با ایشان زندگی می کردم، از این قاعده مستثنی نبودم. زمان هایی که در خانه بود، به جز تمرین نقش، وقت های زیادی را هم به مطالعه اختصاص می داد. حتی زمان هایی که مثلاً مرا به پارک می برد، تصویری که دارم این است که روی نیمکت پارک مشغول کتاب خواندن بود.

درباره دوران فوت آقای فتحی چه در ذهن دارید؟ ایشان بر اثر چه بیماری ای درگذشتند؟

پدرم سالیان زیادی دچار بیماری دیابت بود و این بیماری از یک سالی بسیار عود کرد. ایشان خیلی دیر متوجه این بیماری شد و هیچ چیزی بر کارش اولویت نداشت. از وقتی متوجه شد و درمان را شروع کرد تا زمانی که بیماری اوج گرفت، سال های زیادی طول نکشید. دیابت خیلی بیماری سختی است و اندام های زیادی را درگیر می کند. سن



پدرم هم آن قدر کم نبود که بتواند راحت بیماری را بگذراند. ایشان در اثر ابتلا به دیابت دچار نارسایی کلیه شد و متأسفانه به همین دلیل درگذشت. آن دوران برایم بسیار سخت بود، چون من تک فرزند هستم و پدرم تنها کسی بود که در آن زمان داشتم. بزرگ ترین ترس زندگی من از دست دادن پدرم بود که در نوجوانی با آن مواجه شدم و بینش امروزم را نداشتیم. این سوگ باید می گذشت و به هر حال باید با آن کنار می آمدم. سال های اول برایم بسیار سخت بود اما امروز حضور پدرم در قلبم را حتی بیشتر از زمان حیاتش حس می کنم.

برخی معتقدند آقای فتحی در زمان فوت مهجور بودند و به اندازه جایگاه شان به ایشان توجه نشد.

در این باره چه نظری دارید؟

چیزی که من به عنوان نزدیک ترین فرد زندگی پدرم دیدم، این بود که ایشان به هیچ چیزی به جز کارش اهمیت نمی داد. او یکی از آدم های بی حاشیه این حرفه بود و کمتر در فضای رسانه ای حضور داشت. پدرم اگر کاری را دوست داشت، با تمام وجود انجام می داد، بدون این که به دستمزدش فکر کند و می دانم که در بعضی از کارها دستمزدش را ندادند. جایگاهی که معمولاً به هنرمندان داده می شد، از لحاظ شرایط صنفی چندان مناسب نبود و امکاناتی مانند بیمه هنرمندان وجود نداشت. تأثیرها معمولاً درآمد نداشتند، چون تهیه کننده ای وجود نداشت و تأثیر گیشه ای فروش می رفت.

هنرمندان تأثیر درآمد مناسبی نداشتند و در کارهای تصویری نیز معمولاً تعدادی از قسط ها پرداخت نمی شد. این باعث شد پدرم از لحاظ مالی و از لحاظ توجه رسانه ها جایگاه مناسبی نداشته باشد و البته این اصلاً برایش مهم نبود. چون دغدغه اش خود بازیگری بود. او تا آخر عمرش خانه نداشت و تا آخرین لحظه تلاش کرد من بتوانم یک سرپناهی داشته باشم. از این جهت می توان گفت در شرایط غیرمنصفانه ای از دنیا رفت و حتی هزینه های درمان را به سختی تأمین می کردیم. امیدوارم امروز اوضاع تغییر کرده باشد و وضعیت هنرمندان بهتر شده باشد. چون در همه جای دنیا هنرمندان مورد حمایت واقع می شوند تا بتوانند کارشان را به بهترین شکل انجام دهند.